

«انضباط اجتماعی»

نویسنده: دکتر خورشیدی

اصولی برگرفته از ناموس خلقت

در اینکه، آفرینش نظام دارد و قانونمند است، نمی‌توان تردید کرد. انسانهای متفکر از صدها و بلکه هزاران سال پیش این نظامداری و قانونمندی را دریافته‌اند. اما مسئله این است که انسان به‌عنوان موجودی برخوردار از اراده و شعور منحصر به فرد، تا چه حد تابع این ناموس کلی است؟ و اگر بنا بر مصلحتجویی برای نوع انسان باشد، همسویی با این ناموس آفرینش به نفع اوست یا خیر؟

پیش از پاسخ به این دو پرسش اساسی، باید بر این حقیقت تأکید خاص بنماییم که هرچند آدمی، موجودی با اراده و با اختیار و ذی‌شعور و ذیعقل است ولی اراده و اختیار و عقل و شعور او محدود می‌باشد، براساس همین محدودیتها، انسان نیز در کنار سایر پدیده‌های خلقت تا حد قابل توجهی در سیطره قانونمندی و نظامداری هستی قرار دارد. از این رو، آنچه به‌عنوان محدوده پاسخ سؤال دوم باقی می‌ماند، تنها بخش بالنسبه کوچکی از حیات اوست که از این سیطره، رهاست و در لوای حاکمیت عقل و اراده قرار گرفته است.

در رابطه با این بحث، لازم است که میان فرد انسان و اجتماع انسانها، تفاوت قائل شویم. در واقع، وقتی که آدمیان به‌عنوان جمع و در سیمای جامعه ظاهر می‌شوند، از سویی قدرت اراده و عقل آنان بیشتر متجلی می‌گردد و از سوی دیگر، جبری تازه با عنوان جبر اجتماعی در کنار جبر ناموس، آفرینش آنها را محدود می‌سازد! جبر اجتماعی هرچند به ظاهر قوام نظری و فلسفی جبر آفرینش را ندارد، ولی در عمل، بندرت می‌توان خود را از آن رها نمود و در صورت امکان نیز بهای رهایی، آنچنان بالا است که کمتر کسی حاضر به پذیرشش می‌باشد. در اینکه جبر اجتماعی، شبیه سازی از نظام اداری و قانونمندی هستی است، یا خیر جای بحث فراوان است! ولی در این تردیدی نیست که نظام و قانون هر اجتماع، نهایتاً، حکایت از تمایل ماندگار و غالب همان اجتماع را دارد. نظام و قانون حاکم بر هستی محصول اراده مستقیم هستی بخش جهان و نظام و قانون حاکم بر جوامع انسانی، محصول اراده بشر است (بدیهی است که اراده بشر، در عرض اراده خالق قرار گرفته است نه در طول آن). اینک با بیانی دیگر سؤال دوم خویش را مطرح می‌کنیم:

آیا شبیه سازی حاصل اراده انسان یا حاصل اراده مستقیم هستی بخش جهان، به مصلحت آدمی است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش تأکید بر دو نکته و یا بهتر بگوییم دو حقیقت، را لازم می‌دانیم.

حقیقت اول این است که نتیجه اراده مستقیم خالق هستی، در واقع، نتیجه عقل و لطف تام است.

حقیقت دوم این است که، آدمی هرچند از خصلت بهینه‌جویی در حیات خویش برخوردار است و گفتار، رفتار و کردار خود را بر این اساس جهت می‌دهد ولی اراده و عقل او محدود است و بنابراین، انحراف او، در جایگاه فردی یا اجتماعی، از آنچه «بهترین» محسوب می‌شود، امری طبیعی است. به‌هرحال، شبیه سازی از نظام و قانون حاکم بر هستی، نیازمند شناخت دقیق آن است. آیا ما قادریم که این ناموس را بشناسیم؟ مثلاً دانشمندانی بوده‌اند که نه تنها قابلیت شناخت در این زمینه قائل بوده‌اند بلکه نظام و قانون حاکم بر هستی را دارای مشخصه «بدهت» و

«آشکاری» می دانسته اند. در میان متفکرین امروز نیز این طرز فکر پیروانی دارد. به هر حال، به نظر می رسد که در زمینه کلیت موضوع متفکرین مذکور محق باشند. به عبارت روشنتر، اصول و قواعد کلی نظام و قانون آفرینش برای هر انسان معمولی به راحتی قابل درک است. اما جالب است بدانیم که همسویی با ناموس هستی می تواند دو معنای کاملاً متفاوت و حتی متقابل داشته باشد:

✍ در برداشت اول، همسویی، به خود و انهادگی را نتیجه می دهد. رهایی جامعه بشری و فرد انسانی، به خود، و انهادن جامعه و فرد، فی نفسه به معنای همسویی با قانون و نظام حاکم بر هستی است. انتظار دارندگان چنین برداشتی، شکل گیری یک حرکت قشری در سایه این به خود و انهادگی است. در واقع، اینان می اندیشند که جامعه و فرد رها و آزاد از دخالت بیرونی، همانطور که مثلاً اجتماع موران و زنبوران عسل به سمت مطلوب غایی خویش می روند، بهترین گزینه ها را می شناسند و به آنها می رسند.

✍ در برداشت دوم، همسویی، با توجه به قالبی که نظام و قانون هستی ارائه نموده است، سازماندهی را، می رساند. پیروان این طرز تفکر، به برنامه ریزی و دخالت منطقی در حیات فردی و اجتماعی انسان معتقدند. می بینیم که هر چند شگفت انگیز به نظر می آید، لکن «به خود و انهادگی» و «برنامه ریزی» می توانند از یک سرچشمه منشاء گیرند.

باور ما این است که، این دو گانه نگری ناشی از عدم شناخت انسان است. باید بپذیریم که واقعیت حیات انسانی، نتیجه عمل همزمان اراده خالق و مخلوق «انسان» است، با این تأکید که اراده انسانی در راستای اراده هستی بخش عمل می کند.

به هر حال، بیشتر متفکرین این امر را پذیرفته اند که توفیق عمل فرد و اجتماع در گرو قانونمندی و نظامداری است. بنابراین تقلای مشترک انسان این عصر، چه به عنوان فرد و چه به شکل اجتماع، در جهت سازماندهی و ساماندهی هر چه بیشتر و بهتر رفتارها، کردارها و گفتارها قرار گرفته است، حتی در جوامع به اصطلاح آزاد غربی نیز، هر چند در به خود و انهادگی انسان ریشه تاریخی دارند، حضور محسوس این تلاش را مشاهده می کنیم.

گسترش نظم و قانون و سازماندهی را که امروزه جزء لاینفک حیات انسانی شده است، می توان پیروی آگاهانه و ارادی از ناموس قانونمند و نظامدار هستی دانست. وجوه این پیروی را می توان در جنبه های مختلف زندگی انسان مشاهده نمود. به عنوان مثال، فرد انسانی در جهان امروز، برای کار و کسب درآمد، تفریح، آموختن و ... خود برنامه می ریزد و آن را قانونمند و نظامدار می نماید. در واقع، بهتر است بگوییم که اگر چنین نکند، نشان از رفتاری نابخردانه و غیرعقلانی دارد، زیرا مستلزم دستیابی به اهداف، با هزینه ای بیشتر از هزینه حداقل و یا حتی دست نیافتن به اهداف است. مشاهده این واقعیت در حیات اجتماعی انسان بارزتر و گسترده تر است. دلیل این بروز و گسترده شدن بیشتر را باید در نیاز بیشتر بشر به حیات اجتماعی در مقایسه با حیات فردی او، به قانونمندی و نظامداری دانست. به هر حال، امروزه در جوامع بشری به راحتی می توانیم از، قانونمندی و انضباط سیاسی، قانونمندی و انضباط اقتصادی و امثال اینها سخن بگوییم. هر کدام از این وجوه نیازمند تجزیه و تحلیلی جداگانه است که به آنها خواهیم پرداخت.

انضباط اقتصادی

به طور سنتی مجموعه فعالیت های اقتصادی تحت سه عنوان تولید، توزیع و مصرف مورد توجه قرار گرفته است.

طبیعی است که اگر ما همین عناوین را برای ارائه بحثمان بپذیریم، می‌توانیم از انضباط در تولید، انضباط در توزیع و انضباط در مصرف سخن بگوییم.

انضباط در تولید

تولید از نظر اقتصادی، فرآیند استفاده از عوامل تولید به منظور تدارک کالاها و خدمات مختلف است. عوامل تولید، از خصوصیت مشترک «ندرت» و «کمپایی» برخوردارند. این ندرت ایجاب می‌نماید که جامعه در تخصیص منابع خود و نحوه تدارک کالاها و خدمات اصول انضباط در تولید را مدنظر قرار دهد. به عبارت روشنتر، مدیریت اقتصادی جامعه عملاً باید به دو سؤال اساسی زیر پاسخ دهد:

۱- چه کالاها و خدماتی را باید تولید نمود؟ بنابراین، جامعه باید دست به انتخاب بزند، حال، این سؤال مطرح است که در این انتخاب چه کالاها و خدماتی را باید اولویت بخشید. اصول کلاسیک علم اقتصاد، پرسش ما را اینگونه پاسخ می‌دهد که باید کالاها و خدماتی را تولید نمود که بیشترین خواهان را داشته باشند. در واقع، در سایه این طرز تفکر، تصمیمگیری در خصوص موضوع بحث از اختیارات مدیریت کلان جامعه خارج و به مدیریتهای واحدهای اقتصادی محول می‌گردد. بنگاههای تولیدی بر پایه تقاضاهای موجود در بازار، عوامل تولید را به تدارک محصولات معینی سوق می‌دهند. اما آیا این پاسخ قانع کننده است؟ آیا سپردن سرنوشت تولید به فرآیندهای تصمیمگیری فردی، به صلاح اجتماع است؟ به نظر ما پاسخ این سئوالات منفی است. در ادامه این بحث به استدلال درخصوص پاسخ خویش خواهیم پرداخت.

۲- تولید کالاها و خدمات انتخاب شده با چه ضابطه‌ای باید صورت گیرد؟ رفتار عقلایی، آنگونه که در متون علمی اقتصاد مورد بحث قرار می‌گیرد، حکایت از آن دارد که تولیدکنندگان باید براساس اصل «حداقل سازی هزینه» به تدارک کالاها و خدمات بپردازند. به عبارت روشنتر، آنان باید، عوامل تولید را به نحوی ترکیب نمایند که با حداقل هزینه، بیشترین محصول را به دست آورند. تعمیم این اصل به فرآیند تصمیمگیری کلان جامعه، محل بحث فراوان دارد که باید به دقت مورد توجه قرار گیرد.

در ادامه بحث از «چه تولید کنیم؟» تأکید بر این نکته را لازم می‌دانم که هدف جامعه و مدیریت کلان اقتصادی، دستیابی به «مطلوبه‌های اجتماعی» است که یگانگی آنها با مطلوبهای خرد و بازاری الزامی نمی‌باشد. «مطلوبه‌های اجتماعی» را می‌توان در زمینه نوع تولیدات کالاها و خدمات، اینگونه مورد اشاره قرار داد:

۱- تولید کالاهای راهبردی و حیاتی که وابستگی در آنها به معنای به مخاطره انداختن استقلال سیاسی و اقتصادی جامعه است.

۲- تولید کالاهای اساسی و ضروری برای کلیه افراد جامعه،

۳- تولید بخشی از کالاهای غیراساسی و «رفاه افزا» در حد مقدرات و با رعایت اولویت تولید کالاهای ضروری.

۴- توجه به اثرات مثبت جانبی تولید (دستیابی به اشتغال مطلوب، نیل به خودبسنده‌گی و خودپایمانی و ...).

۵- رعایت اصل حداقل هزینه در چارچوب توجه به موارد ۱ تا ۴،

ملاحظه می‌شود که ما اصل معیار بازار را در دید اجتماعی کاملاً کنار زده‌ایم ولی این اصل را در مرتبه پنجم

قرار داده‌ایم.

در دید اجتماعی، ما کالاها و خدمات را به سه دسته راهبردی (استراتژیک) ضروری، و رفاهی تقسیم می‌کنیم که به ترتیب اولویت برای تولید انتخاب خواهند شد. در تولید همه محصولات، اصل حداقل هزینه مورد توجه خواهد بود، ولی در مورد کالاهای راهبردی، جنبه مقایسه‌ای اصل مذکور را کاملاً نادیده می‌گیریم، به عبارت دیگر، در تولیدات راهبردی، این مطلب که با استفاده از عوامل اختصاص یافته، می‌توان محصولات دیگری با هزینه کمتر تولید نمود، معیار انتخاب نخواهد بود. همانطور که در این موارد، اصل مزیت نسبی یا مطلق تولید بیگانگان را مورد توجه قرار نمی‌دهیم. دلیل امر را باید در حیاتی بودن این نوع محصولات جستجو نمود. بخش عمده‌ای از محصولات راهبردی را تولیدات نظامی تشکیل می‌دهند که در اقتصاد سراسر جنگی جهان امروز، به هیچ وجه نمی‌توان به بهانه اقتصادی نبودن از تولید آنها چشم پوشید. برخی از محصولات غیرنظامی نیز جنبه راهبردی دارند که طبیعتاً مشمول این عدم چشمپوشی خواهند شد. در شرایط خاصی باید با کالاهای ضروری مثل کالاهای راهبردی برخورد کرد ولی در محیط کاملاً عادی می‌توان اصل حداقل هزینه مقایسه‌ای را برای آنها اعمال نمود؛ به هر حال، در وضعیت الزام به انتخاب، اولویت خود را در مقابل کالاهای رفاه‌افزا حفظ می‌کنند. گاه از تولید کالاهای رفاه‌افزا، حتی در صورتیکه با رعایت اصل اولویت کالاهای ضروری، امکان تولید آنها وجود داشته باشد، به دلیل مصالح دیگر اقتصادی و غیراقتصادی جامعه باید چشم پوشید.

رعایت این اولویت‌بندیها به فرآیند تصمیمگیری برای تولید در سطح کلان، انتظام می‌بخشد، البته، در کنار این برنامه‌ریزی، طبیعتاً مسئله تمهید شرایط مطلوب برنامه‌پذیری نیز اهمیت خاص خود را پیدا می‌کند. در واقع، اهمیت برنامه‌پذیری از بُعد دستیابی به انتظام تولید فراتر از اهمیت برنامه‌ریزی کلان تولید است. برنامه‌پذیری، یک خصیصه فرهنگی برای اجتماعات بشری است که درجه وجود آن، مشخص‌کننده درجه توفیق در دستیابی به اهداف برنامه‌ها می‌باشد. تجربه تاریخی جوامع بشری نشان می‌دهد که این خصیصه فرهنگی نقش کاملاً تعیین‌کننده‌ای در فرآیند توسعه اقتصادی آنها داشته است.

جوامعی که در تکامل تاریخی خود، به هر دلیل، از درجه برنامه‌پذیری بالایی برخوردار شده‌اند، به گوهر والایی دست پیدا کرده‌اند که باید ارزش آنها بدانند. اینگونه جوامع، به دلیل برخوردارگی از مشخصه مذکور، به صرفه‌جویی قابل ملاحظه‌ای در هزینه‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه دست خواهند یافت. متقابلاً جوامعی که درجه برنامه‌پذیری در آنها بالا نیست، باید انجام هزینه‌های دستیابی به این برنامه‌پذیری را بر خود هموار نمایند. متأسفانه مردم جامعه ما از این خصیصه مثبت فرهنگی چندان برخوردار نمی‌باشند و بر مدیریت کلان جامعه فرض است که با تنظیم و اجرای سیاستهای مناسب، اولاً در رشد برنامه‌پذیری افراد جامعه بکوشد، ثانیاً، اثرات منفی ناشی از برنامه‌پذیری را به حداقل برساند.

دستیابی به اهداف دوگانه فوق، به عنوان پیامد سیاستگذاریهای مناسب دولت، چه بسا مستلزم برخورد تحکمی با محیط اجتماعی است. البته، در شرایط مساوی، می‌توان به عنوان یک اصل پذیرفت که اجرای سیاستهای ارشادی در جامعه قابل قبولتر است ولی اجرای سیاستهای ارشادی نیازمند شرایط خاصی است که امکان دارد در بدو امر وجود نداشته باشد. در اینصورت، مدیریت کلان، نباید از تحکم در سیاستگذاری ابا داشته باشد. تجربه نشان می‌دهد که لزوم تحکم در روند پیشرفت اجرای سیاستها به تدریج کاهش می‌یابد و این به دلیل ظهور «اثوات تجربه و ایجاد عادت» است. اثر تجربه، سیاستگزاران را ماهرتر می‌سازد و اثر عادت، سیاستپذیری را در مردم جامعه رشد می‌دهد و آن را به صورت یک خصیصه فرهنگی درمی‌آورد.

(ادامه دارد)